

«در دفاع از خشونت طبقاتی اطلاعیه‌ی هیأت مدیره‌ی سندیکای شرکت واحد»

«مرتضای کاشی»

موضع‌گیری سیاسی کردن، پس از تمامی تحلیل‌ها و بررسی‌های پیش از موضع‌گیری، عملی‌ست از جنس حقیقت و تصمیم‌گیری. ماندن بر سر دو راهی‌هایی که هیچ در پی ندارند، الا نیهلیسم منفعل، خصیصه‌ی لیبرال دموکراسی پست مدرنیست که با موعظه‌ی هم‌ارزی تمام راه‌ها و تمامی انتخاب‌ها، به ابقای وضع موجود و عدم فراروی فرآیند به مرحله‌ی بعدش می‌انجامد. ماندن بر سر این دوراهی‌ها همان است که تز «مقاومت هویت‌محور» پست مدرن، آن را صورت‌بندی کرده است؛ مقاومت کردن تا این‌که هیچ اجحافی بر هیچ‌کس وارد نیاید. در این گفتمان مقاومت «حقوق‌محور»، حقوقی طبیعی و فراتاریخی برای هر قشری، زنان، همجنس‌بازان، کارگران، اقلیت‌های قومی و فرهنگی و ... در نظر گرفته می‌شود و با به بوته‌ی اغماض و نسیان سپردن «منطق تضادها» و «خودحرکتی» حاصل از این تضادها، منطق مبارزه‌ی طبقاتی به نام «کلان روایت» شر، پرده‌پوشی می‌شود. این گفتمان مقاومت حقوق‌محور که امروزه به هنجاری هژمونیک بدل شده است و جای خود را به صورت «ناخودآگاه» در نظرگاه و عمل‌کرد چپ به اصطلاح انقلابی و رادیکال نیز باز کرده است، یکی از موانع اصلی در برابر ظهور جنبش و گفتمانی است که می‌تواند عملاً در مسیر انکشافش، روابط مسلط را به چالش کشیده و نیز به زیر کشد.

حال در باب اطلاعیه‌ی هیأت مدیره‌ی سندیکای شرکت واحد درباره‌ی اخراج رئیس پیشینش و موضع‌گیری‌های گوناگونی که از سوی افراد مختلف از نظرگاه‌های متنوع، انجام شده است، چه باید گفت؟ از موضع‌گیری‌هایی که این اتفاق را معلول دخالت عملیاتی امنیتی-اطلاعاتی جمهوری اسلامی می‌دانند، می‌گذریم. این نگرش‌ها خود معلول توهم و تئوری توطئه‌ای در وضعیت پست‌مدرن لیبرالی هستند که گویی یک «آبر دیگری» الوین تافلری‌ای وجود دارد که همه چیز را باعث می‌شود. از نگرش‌هایی نیز که به دفاع از ریاست اخراج شده می‌پردازند نیز می‌گذریم که با ذکر این نکته که وی از رهبران جنبش کارگری بوده و خدمات بسیاری داشته و می‌تواند داشته باشد، به فرافکنی مواضع پیشین و کنونی وی می‌پردازند. رئیس پیشین، در پراتیک طبقاتی فعلی خویش، نه بسیار گسسته از گذشته‌اش، بل‌که به گونه‌ای در ادامه‌ی همان روند، از جنبش کارگری گسسته است و در تلاش برای «به پیاده‌نظام بورژوازی» تبدیل کردن جنبش کارگری است. این تلاش وی، در بستری صورت می‌گیرد که آپوزیسیون بورژوازی ایران برای به خیابان کشاندن طبقه‌ی کارگر ایران، به نام و کام خویش، مهیا دیده است. در این میان تزی نیز وجود دارد که گویی یک «صدر استبداد شرقی‌ای» در خون مردم شرق وجود دارد که هیچ وقت دموکرات نخواهند شد و تاریخ آنان را از هزاران سال پیش تا اطلاعیه‌ی سندیکا رقم زده است. این تئوری بر تبارشناسی تاریخی فاکت‌محوری استوار است که تبارشناسی گسست‌محور مبتنی بر تضادهای ویژه‌ی مراحل تولیدی را از یاد می‌برد و هر دو فاکت مشابهی، وی را به یک جا می‌رساند: «متافیزیک استبداد فراتاریخی شرقی». بُعد تاریخی‌اش، استبداد گذشته را بر «آب» استوار می‌داند و دیکتاتوری فعلی را بر «نفت».

مواضعی نیز در دفاع از اخراج و تصمیم هیأت مدیره انجام شده است، که «بالاخره تصمیم جمعی‌ست و مایه‌ی احترام، که البته می‌بایست با رعایت پرنسیپ‌های کارگری و انصاف و اخلاق انجام می‌شده است و خشونت کلامی مستتر در اطلاعیه، بی‌انصافی و اضافی بوده است»؛ و نیز مواضعی که این اخراج را بر اساس اساس‌نامه‌ی سندیکا و ... توجیه می‌کنند، فرض که بندی در اساس‌نامه موجود نبود که این عزل را توضیح دهد، آیا این عمل نابه‌جا می‌نمود؟ ابداً، اگر چنین بندی نبود لازم بود که پس از اخراج، سریعاً به

اساس‌نامه اضافه شود. جنبش قوانین خود را در هر لحظه از شدنش، از ضرورت‌های روندش به مثابه‌ی «نقاط آژیدن» که معنا و دلالت را برمی‌سازد، می‌آفریند و می‌گوید که این قانون فعلی‌اش است. تشکل‌های کارگری در ایران، بر طبق ماهیتشان، یک «قدرت برساخته شده» نیستند که صرفاً بر طبق موازین حقوقی خویش، امور خود را انجام دهند؛ این تشکل‌ها «قدرت‌های برسازنده‌ای» هستند که خود عامل قدرت بی‌چون و چرایی بر حسب ضرورت‌های جنبش هستند.

اتفاقاً، موضع یک کمونیست، با فراروی از تمامی این مواضع، و رای دفاع از این تصمیم طبقاتی و اخراج ریاست هیأت مدیره بر اساس خط سیاسی کارگری که جنبش در این لمحّه از انکشافش بدان رسیده است، به عنوان محتوا، دفاع از «خشونت فُدسی و طبقاتی‌ای» است که به منزله‌ی فرم بیان این تصمیم و محتوا، در این اطلاعیه وجود دارد. این خشونت به واقع اصیل، در مقابل منطق «رواداری و تساهل و تسامح لیبرالی» که ابشار و تندیرِ کلّ ارگانیک و همسازِ طبقاتی‌ست، دقیقاً همین خشونت مستتر در اطلاعیه، با آن صورت چندخطی و رعدآسایش، است که سوییهِ حقیقی وضع موجود را نشان می‌دهد و حقیقت طبقاتی را در درونش حمل می‌کند و غریزه‌ی طبقاتی را متجلی می‌کند.

از سوی دیگر، این سنت تاریخی کارگران است که از کمون‌هایش در پاریس تا شوراهایش در سن‌پترزبورگ و برلین و تورین و بوداپست، احضار، مؤاخذه و اخراج نمایندگان را در هر لحظه‌ای که تشخیص دهد، انجام می‌دهد، این سنت کارگران است که افراد دولتش نیز از هیچ‌گونه مصونیت و امتیازهای مادی‌ای فراتر از طبقه، برخوردار نیستند.

این کنش هیأت مدیره‌ی سندیکا دقیقاً برخاسته از مرحله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی‌ای است که جامعه‌ی ایران از سر می‌گذراند: در برابر بورژوازی پیکربندی‌شده در قامت جمهوری اسلامی دیکتاتور و در برابر بورژوازی سبز و اپوزیسیون سرنگونی‌طلب که دست به تدارک جبهه‌ی به اصطلاح کارگری از خانه‌ی کارگر و ایلنا و کلمه‌ی کارگری و ... تا اتحادیه‌ی آزاد کارگران ایران و اسالوها زده است، هیأت مدیره چنین موضع‌گیری خشن طبقاتی را از خود نشان می‌دهد و این موضع‌گیری، همانا بُروز حقیقتِ پرولتاریست. این موضع راستین، نه تنها نقاب پرولتاری دفاع از رئیس پیشین را از هم می‌درد، بل که موضع «سندیکا حرکت صحیحی انجام داده است، بر طبق اساس‌نامه عمل کرده است» و یا «بهتر بود با قدردانی از زحمات گذشته‌ی وی، اخراجش همراه می‌شد» را نیز افشا کرده و یادآوری می‌کند که جنبش کارگری «دهه‌ی نود»، بر اساس زمینه‌ی مادی اجتماع و مرحله‌ی مبارزه‌ی طبقاتی و روند فعلی‌اش، خودویژگی‌های خود را دارد که آن را از چگونگی «دهه‌ی هشتادش» جدا می‌کند و بر طبق همین منطق، باقی رهبران کارگری نیز اگر که می‌خواهند به چنین سرنوشت رسوایی دچار نشوند که یک شبه همه چیزشان به تلنگری بر باد رود، باید که به انطباق خود با مرحله‌ی فعلی جنبش و ضرورت‌هایش همّت گمارند. یک اسالو که از رأس هرم خارج شود، صدها رزمنده‌ی کارگری از قاعده‌ی هرم وارد جنبش خواهند شد. کتابی وجود دارد به نام «بهترین دموکراسی‌ای که با پول می‌توان خرید». منش اسالو، بی‌اختیار به ذهن آدمی، این جمله را می‌رساند: «بهترین فعال کارگری‌ای که با پول و منصب می‌توان خرید.»